**باسمه تعالی**

04/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث حجب

**موضوع:** برائت/ادله برائت /روایات دال بر برائت / حدیث حجب

**حدیث حجب در کفایه**

اولین روایتی که در کفایه[[1]](#footnote-1) در استدلال به برائت، وارد شده است حدیث رفع است که به دلیل بحث های مفصل آن، در آینده در رابطه با آن سخن خواهیم گفت. ایشان بعد از حدیث رفع، حدیث حجب را ذکر می کنند و در پاسخ به استدلال به این روایت اشکالی متنی را مطرح می کنند که چون حجب به خدا اسناد داده شده است، تنها در موردی که خداوند آن را از عباد مسطور داشته و علم آن را در اختیار آنها قرار نداده و اصلا بیانی از جانب خدا نرسیده است، مثبت عدم تکلیف است. اما آنجایی که بیان از جانب خدا صادر شده ولی به ما نرسیده است را شامل نمی شود.

**مراحل بحث در حدیث حجب**

در مورد این حدیث شریف از جهات مختلف باید بحث شود. الف: الفاظ متن حدیث حجب چیست؟ ب: سند آن چه میزان اعتبار دارد؟ ج: مفاد روایت و فقه الحدیث آن چه می باشد؟ د: آیا حدیث حجب دال بر برائت می باشد؟

**الفاظ حدیث حجب**

حدیث حجب در کافی، توحید و تحف العقول به سه نقل مختلف وارد شده است.

در کافی حدیث اینگونه وارد شده است: «مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ**‌**»[[2]](#footnote-2)

در نقل توحید و اعتقادات الامامیه[[3]](#footnote-3) صدوق، که در کتب اصولی این نقل معروف شده است، حدیث اینگونه است: « ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم»[[4]](#footnote-4)

و در نقل تحف العقول روایت به این متن وارد شده است. «قَالَ ع‏ کُلُّ مَا حَجَبَ‏ اللَّهُ‏ عَنِ الْعِبَادِ فَمَوْضُوعٌ عَنْهُمْ حَتَّی یُعَرِّفَهُمُوهُ.»[[5]](#footnote-5)

در آینده در رابطه با تفاوت این نقل ها و تأثیر آنها در استدلال، سخن خواهیم گفت.

**سند حدیث حجب**

اما مرحله دوم بحث سندی است. ابتدا سند روایت در کافی را بررسی کرده و در ادامه سند روایت در توحید - که در انتها به سند کافی منتهی می شود- را بررسی خواهیم کرد.

«مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ زَکَرِیَّا بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:»[[6]](#footnote-6)

محمد بن یحیی العطار و احمد بن محمد بن عیسی از اجلا ثقات می باشند و حسن بن علی بن فضال فطحی ثقه است هر چند در این مورد که موقع مرگ از فطحیت رجوع کرده است و اینکه این رجوع در قبول روایاتش تأثیر دارد، بحث وجود دارد. داود بن فرقد نیز ثقه می باشد.

زکریا بن یحیی مورد بحث است که مرحوم ملا صدرا در شرح اصول کافی، می فرمایند: « ابی الحسن زکریا بن یحیی، الظاهر انه الواسطی ثقة روی عن ابی عبد الله ذکره ابن نوح «صه» و النجاشی‏»[[7]](#footnote-7)

**زکریا بن یحیی**

اینکه افراد زیادی به نام زکریا بن یحیی در اصحاب الصادق(علیه السلام) یا در طبقه ای که می توانند از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده باشند و تناسب سندی هم دارد، در کتب رجال مترجم هستند ولی تنها یکی از اینها صاحب کتاب است.

**انصراف عنوان مطلق راوی به صاحب کتاب**

آقای خوئی در بسیاری از استدلالات خود، اطلاق را منصرف به صاحب کتاب می دانند و ما در جای خودش در مورد این استدلال اشکال کرده ایم که در اینجا فهرست وار آن را بیان می کنیم.

الف: منشأ انصراف عنوان مطلق به راوی خاص می تواند به علت اشتهار آن راوی باشد و صاحب کتاب بودن الزاما دلیل بر اشتهار نیست و تنها برخی از کتب، مثل کافی و محاسن و کتب حسین بن سعید، منشأ اشتهار صاحب خود شده اند.

ب: منشأ اشتهار، منحصر در صاحب کتاب بودن نیست. پس کسی که صاحب کتاب نیست، الزاما غیر مشهور نیست. اشتهار بسیاری از افراد مثل زراره و محمد بن مسلم به واسطه کتب آنها نیست و لو کتابی نیز داشته باشند. ج: تعبیر مطلق مانند زکریا بن یحیی تنها به واسطه اشتهار نیست و می تواند مثلا به جهت اکتفا به سند قبل در منبع اصلی باشد که در کتب متأخر به علت جدا افتادن از آن سند، مطلق به نظر می آید و می تواند به علت اکتفا به راوی یا مروی عنه او باشد که مثلا داود بن فرقد تنها از زکریا بن یحیی خاصی روایت نقل می کند. بنابراین نمی توان تشخیص داد که مراد از زکریا بن یحیی کیست؟

**زکریا بن یحیی در اسناد**

زکریا بن یحیی الواسطی: در رجال نجاشی زکریا بن یحیی الواسطی را ترجمه کرده و می نویسد: «ثقه روی عن ابی عبدالله علیه السلام»[[8]](#footnote-8) اما به نظر می رسد؛ صحت زکریا بن یحیی الواسطی در اصحاب الصادق(علیه السلام) مورد تأمل باشد زیرا شیخ طوسی در اصحاب الصادق(علیه السلام) فهرست[[9]](#footnote-9) زکار بن یحیی الواسطی را ترجمه کرده است.

در رجال شیخ[[10]](#footnote-10)، چهار نفر را در اصحاب الصادق(علیه السلام) به نام زکریا بن یحیی ترجمه کرده است: زکریا بن یحیی الکلابی الجعفری الکوفی، زکریا بن یحیی النهدی، زکریا بن یحیی الحضرمی و زکریا بن یحیی و کان یحیی نصرانیا.

اما چند راوی دیگر به نام زکریا بن یحیی که طبقه آنها با اصحاب امام صادق قابل تطابق است و در کتب خاصه روایت دارند، وجود دارد.

 زکریا بن یحیی الشعیری در دو جای کافی «جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ یَحْیَی الشَّعِیرِیِّ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ عُتَیْبَةَ»[[11]](#footnote-11) و «عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ یَحْیَی عَنِ الشَّعِیرِیِّ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ عُتَیْبَةَ قَالَ»[[12]](#footnote-12) وارد شده است که البته در جای دوم همانگونه که در حاشیه چاپ دار الحدیث[[13]](#footnote-13) بیان شده است، عن قبل از شعیری زائد است.

زکریا بن یحیی راوی از معاویه بن عمار: «یعقوب بن یزید عن بعض اصحابنا عن زکریا بن یحیی عن معاویه بن عمار عن ابی جعفر علیه السلام»[[14]](#footnote-14)

زکریا بن یحیی المزنی: «سَعِیدُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زَکَرِیَّا بْنُ یَحْیَی الْمُزَنِیُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ أَبِی یَحْیَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع»[[15]](#footnote-15)

زکریا بن یحیی القطان: «وَ مِنْ ذَلِکَ مَا رَوَاهُ زَکَرِیَّا بْنُ یَحْیَی الْقَطَّانُ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ الزُّبَیْرِ عَنْ أَبِی الْحَکَمِ قَالَ سَمِعْتُ مَشِیخَتَنَا وَ عُلَمَاءَنَا یَقُولُونَ خَطَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع»‏[[16]](#footnote-16)

در اسناد زکریا بن یحیی بن صبیح الواسطی: «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَعْیَنَ الْبَزَّازُ سَنَةَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا زَکَرِیَّا بْنُ یَحْیَی بْنِ صَبِیحٍ الْوَاسِطِیُّ فِی کِتَابِهِ إِلَیْنَا، قَالَ: حَدَّثَنَا خَلَفُ بْنُ خَلِیفَةَ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ عُبَیْدٍ الطَّائِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ رَبِیعَةَ الْوَالِبِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (عَلَیْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ‏ اللَّهِ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ)»[[17]](#footnote-17) نیز وجود دارد اما در نهایت می تواند شیخ احمد بن محمد بن عیسی باشد و با نقل از او در سال 306 قابل جمع است هر چند به طور متعارف شیخ کسی مثل عبدالله بن جعفر بن محمد بن اعین، باید در طبقه احمد بن محمد بن عیسی باشد، اما در سند حدیث حجب، احمد بن محمد بن عیسی با دو واسطه از او نقل می کند و کسی که قطعا سال 306 زنده بوده است نمی تواند از امام صادق(علیه السلام) روایت کند.

به هر حال؛ مراد از زکریا بن یحیی در سند برای ما روشن نیست و نمی توان سند را تصحیح کرد.

**فقه الحدیث روایت**

مرحوم ملا رفیع نائینی در حاشیه وافی[[18]](#footnote-18) - در کتاب های دیگر نیز از ملا رفیع نائینی این مطلب را نقل کرده اند و مرحوم مجلسی هم به این مطلب اشاره می کند که ظاهرا ناظر به ملا رفیع نائینی است - ایشان ما حجب الله را به ما لم یعرفوا، تفسیر می کند و ما لم یعرفوا را توضیح می دهد و در ادامه می نویسد: «و یحتمل ان یکون المراد بقوله ما حجب الله عن العباد ما لم یکن فی وسعهم و حجبوا عنه بما من جانب الله فیکون موضوع عنهم کما فی الحدیث الذی بعد هذا»

مراد از حدیث بعد، روایت ابن طیار است که ان الله یحتج علی العباد بما آتاهم و عرفهم، که بیان شد مراد از آتاهم، اقدرهم بوده و روایت در مقام بیان یکی از مصادیق نفی تکلیف به ما لا یطاق است.

حاج آقا[[19]](#footnote-19) کلامی را شبیه به این مطلب در توضیح مفاد حدیث حجب می فرمودند: «کلمه حجب به دو معنای منعَ و سترَ استعمال می شود و در حدیث حجبَ اگر ما حجب الله علمه عن العباد، باشد حجب به معنا منعَ است یعنی ما منع الله علمه علی العباد. و اگر علمه نداشته باشد، دو معنا در آن متصور است: ما ستر عن العباد،به معنای آن چیزی که خداوند حجاب علمی قرار داده و علم آن را

در اختیار عباد نگذاشته است و ما منع عن العباد ، به معنای چیزی که از عباد منع کرده و قدرت آن را نداده است.»

**شواهد بر اراده مفاد روایت از حدیث**

در ذیل نقل تحف العقول حتی یعرفهموه دارد که قرینه بر این است که ما حجبَ به معنای ما سترَ عن العباد می باشد.

 اما این شاهد صحیح نیست زیرا؛ دلیلی بر اعتبار نقل تحف العقول وجود ندارد.

برخی این روایت را در بحث معرفت وارد کرده اند که شاهد بر اراده مفاد نفی تکلیف با نبود معرفت و علم است.

این شاهد نیز صحیح نمی باشد زیرا بیان شد؛ در میان قدمای اصحاب این بحث مطرح بوده است که آیا تکلیف به چیزی که خدا معرفت آن را از بنده گرفته و در اختیار او نگذاشته است، صحیح است؟ برخی قائل بوده اند هر چند معرفت صنع خدا است و مخلوق عباد نیست ولی اگر خدا به کسی معرفت نداد، تکلیف به آن شیء نیز می کند.

در روایات این مطلب با عدم صحت تکلیف بما لا یطاق و تکلیف بما لا یقدر نفی شده است و حدیث حجب نیز امکان دارد از این رو که نفی تکلیف به غیر مقدور می کند برای اثبات این مطلب در کتاب المعرفه برخی از کتب وارد شده باشد.

در نتیجه ارتباط روایت با برائت روشن به نظر نمی رسد.

**اختصاص حدیث حجب به احکام فرعیه**

ملا خلیل قزوینی در شافی[[20]](#footnote-20) ما حجب الله عن العباد را به لم یعرفهم من الاحکام الواقعیه، تفسیر کرده است.

چه مراد او از احکام واقعیه، احکام ظاهریه باشد و چه احکام فرعیه در قبال اعتقادات، به نظر می رسد روایت تعمیم داشته و نمی توان آن را به هیچ یک از دو مورد اختصاص داد. در شرح ملا صالح مازندرانی نیز این روایت عام معنا شده است: «ما حجب‏ اللّه‏ عن العباد) من العلوم و المعارف و

الأحکام و غیرها و من جملة ذلک أسرار القضاء و القدر (فهو موضوع عنهم) ) غیر مطلوب منهم قبوله و فعله و ترکه »[[21]](#footnote-21) قبوله مربوط به اعتقادات و فعله و ترکه مربوط به واجبات و محرمات است.

شریف شیرازی در الکشف الوافی نیز در تفسیر فهو موضوع عنهم می فرماید: «قوله: (فهو موضوع عنهم) أی لا إثم لهم فی عدم العمل به إذا حجبه اللَّه تعالی، ولم یبیّن مطلقاً.»[[22]](#footnote-22)

اگر مراد ایشان از عمل معنای گسترده ای باشد که شامل قبول و پذیرش در اعتقادات نیز باشد- زیرا قبول کردن هم یک نوع عمل است و همانگونه که عوامل جوارحی داریم عمل جوانحی نیز وجود دارد- مطلبی صحیح است اما اگر ایشان حدیث را مختص به فروع می دانند، این تخصیص صحیح نیست.

**مراد از فهو موضوع عنهم**

با فرض اینکه این روایت مربوط به بحث برائت بوده و ما حجب به معنای ما ستر باشد یا نقل توحید ما حجب الله علمه را صحیح بدانیم، فهو موضوع عنهم به چه معناست؟

اصل این مباحثی که در ذیل مطرح می شود از کلمات حاج آقا در حدیث رفع قلم می باشد. ایشان در در کتاب خمس به این بحث پرداخته و در کتاب اجاره مفصل تر بحث کرده اند. بنده بحث خمس را بازنویسی کرده و چکیده مطالبی که ایشان در بحث اجاره فرموده اند، به آن اضافه کرده ام.

شاید عین فرمایشات ایشان در حدیث رفع قلم، قابل جریان در حدیث حجب نباشد زیرا؛ در حدیث رفع قلم لفظ قلم موجود است و قلم می تواند به چند معنا تفسیر شود اما می توان برخی از آن مباحث را در حدیث حجب نیز جریان داد.

 کلمه موضوع در مقابل مکتوب است و کتابت به چند معنا استعمال می شود؛

الف: کتابت در مواردی که متعلق کتب، ماهیات لا به شرط از وجود و عدم باشد، مانند « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ‏»[[23]](#footnote-23) به معنای تکلیف کردن می باشد.

دو نکته در مورد کتب به این معنا باید تذکر داده شود:1- کتب تکلیف گاه کتب تکلیفی است و گاه کتب وضعی می باشد. مانند کتب الله الحج. 2- کتبی که با علی متعدی می شود به معنای حکم مشقت آور می باشد و احکام تکلیفیه چون به معنای الزام است، مشقت آور است و اطلاق کتب به تمام احکام تکلیفیه صحیح است اما کتب تنها به احکام وضعیه ای که اشتغال ذمه می آورد، اطلاق شده و در تمام احکام وضعیه کار برد ندارد.

ب: کتب اگر بعد از تحقق عمل یا عدم تحقق عمل به کار رود به معنای نگارش در نامه حسنات یا نامه سیئات می باشد.

در نتیجه فهو موضوع عنهم می تواند رفع ظاهری تکلیف الزامی - اعم از حکم تکلیفی و حکم وضعی ای که یک نوع سنگینی و سختی برای مکلف دارد- و در نتیجه رفع عقوبت و رفع المؤاخذه باشد و می تواند به معنای نوشته نشدن به وسیله فرشتگان کاتب سیئات در نامه اعمال باشد که به معنای نفی فعلیت عقوبت است و نفی فعلیت عذاب یا اخبار شارع به نفی عقاب با عدم استحقاق عقاب تلازم دارد.

مطابق معنای دوم حدیث حجب تنها ناظر به احکام تکلیفیه می باشد و نمی توان آن را ناظر به نفی احکام وضعیه دانست. زیرا در احکام وضعیه گناه و ثوابی موجود نیست که گناه وضع شده و در نامه اعمال نوشته نشود. بله، چون در کنار احکام وضعیه، احکام تکلیفیه ای نیز وجود دارد، حکم تکلیفی رفع اشتغال ذمه رفع شده اما خود اشتغال ذمه مرتفع نمی گردد.

**برخی از مباحث در حدیث حجب**

شیخ انصاری در رسائل حدیث حجب را مختص به شبهات لزومیه می داند و شبهات تحریمیه را داخل در مفاد حدیث حجب نمی داند.

 مرحوم آخوند[[24]](#footnote-24) حدیث حجب را به طور کلی مثبت برائت نمی دانند.

این مطالب مقداری در رابطه با فقه الحدیث روایت بود اما در رابطه با استدلال به این روایت برای برائت در جلسه آینده بیشتر توضیح خواهیم داد. در جلسه آینده در رابطه با تقدیم نقل کافی یا توحید از حدیث حجب نیز سخن خواهیم گفت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) ؛ ج‏3 ؛ ص31 [↑](#footnote-ref-1)
2. کافی جلد یک صفحه 164 حدیث 3 [↑](#footnote-ref-2)
3. اعتقادات الامامیه صفحه 37 [↑](#footnote-ref-3)
4. توحید صفحه 413 رقم 9 [↑](#footnote-ref-4)
5. تحف العقول؛ صفحه 365 [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏1 ؛ ص164 [↑](#footnote-ref-6)
7. شرح أصول الكافي (صدرا) ؛ ج‏4 ؛ ص361 [↑](#footnote-ref-7)
8. رجال‏النجاشي ص : 173 [↑](#footnote-ref-8)
9. فهرست‏الطوسي ص : 211 رقم 314 زكار بن يحيى الواسطي. له كتاب الفضائل و له أصل. [↑](#footnote-ref-9)
10. رجال شیخ ص 210 و ص 211 [↑](#footnote-ref-10)
11. کافی جلد 7 صفحه 24 رقم 3 [↑](#footnote-ref-11)
12. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏7، ص: 167 [↑](#footnote-ref-12)
13. كافي (ط - دار الحديث)، ج‏13، ص: 751 [↑](#footnote-ref-13)
14. الأمالي( للصدوق)، النص، ص: 145 مجلس 29 رقم 16. [↑](#footnote-ref-14)
15. طب الأئمة عليهم السلام ؛ ص64 [↑](#footnote-ref-15)
16. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏1، ص: 330 [↑](#footnote-ref-16)
17. امالی طوسی صفحه 510 رقم 1116 مجلس هجده رقم 23 [↑](#footnote-ref-17)
18. الوافي ؛ ج‏1 ؛ ص557 قوله: «ما حجب‏ اللّه‏ عن العباد فهو موضوع عنهم» أي ما لم يعرّفوه و بيانه ظاهر و لعلّ معرفة اللّه سبحانه في الجملة ليس ممّا حجبه اللّه عن عبد من عباده و إن كان حجاب فبصنعه لا بصنع اللّه لأنّه سبحانه لم يحجبها عن أحد بل أوضحها و أظهرها بدلائلها و إعطاء ما يكفي للوصول إليها و إن لم يقع الوصول فمن جهتهم لا من حجبه سبحانه إيّاها عنهم نعم المعرفة على وجه الكمال ربّما يقال يحجبها عن بعض النفوس الناقصة و في استناد هذا الحجب إليه سبحانه نظر و يحتمل أن يكون المراد بقوله ما حجب‏ اللّه‏ عن العباد ما لم يكن في وسعهم و حجبوا عنه بما من جانب اللّه فيكون موضوعا عنهم كما في الحديث الذي بعد هذا. رفيع- (رحمه اللّه). [↑](#footnote-ref-18)
19. آیت الله العظمی شبیری زنجانی(دام ظله) [↑](#footnote-ref-19)
20. الشافي في شرح الكافي (للملا خليل القزويني) ؛ ج‏2 ؛ ص569 أي لم يعرّفهم إيّاه من الأحكام الواقعيّة. [↑](#footnote-ref-20)
21. شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) ؛ ج‏5 ؛ ص77 [↑](#footnote-ref-21)
22. الكشف الوافي في شرح أصول الكافي (للشريف الشيرازي) ؛ ص678 [↑](#footnote-ref-22)
23. البقرة : 183 [↑](#footnote-ref-23)
24. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى )، ج‏3، ص: 31 [↑](#footnote-ref-24)